

The Aphrodisiac-carrying Man

مرد حمل کننده آفروڈیسیاک



Yi Xiu Luo : نویسنده

مترجم : Night-sky (FaFa)

سایت : myanimes.ir

[@myAnimes](https://www.instagram.com/myAnimes)

قسمت 2

وقتی که مومو داشت به طبقه بالا می رفت، ناگهان یه گربه سیامی کم یاب از داخل بوته های نزدیک در ، بیرون اومد. به جای فرار کردن یا نزدیک شدن به مومو ، روی زمین نشست و پنجه هاش رو لیسید.

لینگ مو آر نمیتونست تصمیم بگیره که از کنار مومو رد بشه یا نه. اگه لینگ مو آر به خاطر اینکه مومو از گربه ها خوشش نیاد یا ازشون بترسه، پس زده بشه ، اون وقت ضایع نمیشد؟

به خاطر همین ، به آرومی روی زمین نشست. با یه رفتار و حالت سرد مخصوص گربه ها منتظر مومو موند.

مومو با تعجب اول به اطراف نگاه کرد و کسی رو ندید. فقط بعد از انجام دادن این کار بود که به گربه سیامی نزدیک شد تا به سرش دست بزنه.

گربه سیامی نترسید. سرش رو بلند کرد و چشمای سرگرم شده و خوشحالش رو تنگ کرد.

مومو 3 تا سوال پشت سر هم پرسید " تو که ولگرد نیستی؟ صاحببت کجاس؟ قایمکی اومدی؟ "

لینگ مو آر از لمس مومو لذت می برد ولی قلبش انکار میکرد. " تا به حال همچین گربه با ارزش ولگردی رو دیدی؟ "

مومو دید که گربه با مردم صمیمی و راحت. از اونجایی که بدن تمیزی داشت مشخص بود که یکی ازش نگه داری میکنه. احتمالا خیلی وقت نبود که فرار کرده بود.

اون گربه رو از زیر بغلش بلند کرد تا از نزدیک بررسیش بکنه.

از اونجایی که لینگ مو آر منتفر بود توسط آدما نگه داشته بشه، از این حرکت خوشحال نشد. قلب و شکمش نا آروم بود و جایی که نگه داشته بود درد میکرد.

انسان احمق! کونم رو بگیر! متوجه نیستی از کی داری منو نگه میداری؟

مومو الان با گربه رو به رو بود. اون یه گربه سیامی خوشگل بود. بدنش قهوه ای روشن بود و پاها و دمش قهوه ای تیره بود. انگار که گربه سرکش و بازیگوش داخل یه توده ی زغال پریده و پنجه هاش رو بهش مالیده.

هرچند خصوصیت چشم گیر گربه ، رنگ واضح کنار صورتش بود. مثل این بود که انگار لکه های سیاه توی یه منطقه کوچک تو وسط جمع شدن. هرچند وقتی که بهش نگاه میکردی خنده دار بود.

" ها ها ها ، صورتت رو توی توده (ظرف) زغال فرو کردی؟ "

لینگ مو آر با عصبانیت مومو رو زد. اما از دید مومو ، انگار گربه پنجه های نرمش رو روی صورتش قرار داده بود.

مومو پرسید " میخوای توی خونه من بازی کنی؟ شیر دارم که میتونی بخوری (بنوشی). "

لینگ مو آر توی دلش گفت " بخور بخور بخور (بنوش). اگه ماهی بود ، بهتر بود. "

مومو وقتی که وارد آسانسور شد و دکمه 18 رو زد ، گربه رو توی یه دست و چمدونش رو هم توی دست دیگه اش گرفته بود.

با بالا رفتن آسانسور، لینگ مو آر با دقت به عدد ها نگاه کرد. مومو فک کرد مثل خیلی از گربه های دیگه اونم به تغییر کردن (تکون خوردن) چیز ها علاقه داشت.

" من توی طبقه 18 ام زندگی میکنم که ممکنه ارتفاعش یکم برات زیاد باشه. از بلندی میترسی؟ " مومو پرسید.

من از سگ ها میترسم !!

با صدای دینگ ، آسانسور نشون داد که به طبقه 18 ام رسیدن و در باز شد.

" ما الان خونه ایم. " مومو در اتاق 1816 رو باز کرد و بدون نگاه کردن به اطراف ، گربه سیامی از بغل مومو بیرون پرید و با غرور به داخل خونه رفت.

در واقع اون یه گربه کنجکاو بود. مومو لبخند زد و وارد اتاق خواب شد. " بعد از اینکه یکم وسایل رو مرتب کنم ، میتونی هرکجا که میخوای بری. "

مومو توی آپارتمانی زندگی میکرد که خیلی شبیه خونه لینگ مو آر بود. در واقع اینکه گیاه های سبز مختلفی رو نگه میداشت با هویت اون به عنوان یه مرد مجرد که اغلب به سفر می رفت مطابقت نداشت.

" آه " مومو ناگهان چیزی به ذهنش رسید و نصف صورتش رو از اتاق خواب بیرون آورد و گفت " گیاه ها رو نخور. "

لینگ مو آر اصلا نمیخواست گیاه ها رو بخوره. ولی بعد از اینکه شنید مومو میگه اون میخواد اونا رو بخوره باعث شد سریع نصف گیاه گندمی رو گاز بگیره.

مومو با آرامش دستهایش رو بلند کرد.

" خوب فکر میکنم، اگه بخوای بخوریش پس میخورش. فقط زیاد نخور. " مومو بی خیال شد و به اتاقش برگشت تا به مرتب کردن وسایل ادامه بده.

لینگ مو آر برگ ها رو تف کرد. خیلی چنندش بود. این چیزی بود که فقط یه شیطان میخواست که بخوره.

اون به نگاه کردن به اطراف خونه ادامه داد و دید که مومو تعداد زیادی عکس رو توی پذیرایی اویزون کرده.

همه اونها یا منظره بودن یا حیوانات. هیچ انسانی وجود نداشت.

موضوع عکس ها از یه شیر توی آفریقا گرفته تا یه پنگوئن توی قطب جنوب بود.

وقتی مومو از اتاق خواب بیرون اومد ، گربه داشت به عکس کوسه نگاه میکرد. چون با جدیت داشت عکس رو بررسی میکرد ، مثل این بود که انگار گربه داره بررسی میکنه که آیا میتونه ماهی داخل عکس رو بخوره یا نه؟

مومو خندید و گربه رو بلند کرد " ماهی دوست داری؟ این یکی قابل خوردن نیست. "

لینگ مو آر صورت کوچیک سیاه زغالیش رو چروک کرد. تو به هوش من توهین کردی!

مومو ، لینگ مو آر رو روی میز گذاشت. شیر رو از یخچال بیرون آورد و تاریخ انقضاش رو بررسی کرد.

لینگ مو آر فکر کرد ، مومو تازه از یه سفر کاری برگشته بود پس آیا شیر قابل خوردن بود؟

اون عمیقاً احساس کرد که اومدن به خونه مومو یه اشتباه بود.

مومو نتیجه گیری کرد : " تاریخ انقضاش هنوز تموم نشده ، پس هنوزم قابل خوردنه. "

لینگ مو آر فکر کرد که "یه شیر پر از مواد نگه داره اصلا در شأن من به عنوان یه گربه سلطنتی نیست!"

مومو شیر گرم رو داخل یه کاسه ریخت و جلوی گربه سیامی گذاشت.

لینگ مو آر اطرف رو بو کرد و به کمک قدرت بویایی قویش ، بوی یه رایحه خاصی رو حس میکرد که با شیر معمولی فرق داشت.

هرچند لینگ مو آر کاملا دید که مومو یه شیر با مارک معمولی رو بیرون آورد. اون یکم از شیر رو خورد تا طعمش رو بچشه و ناگهان چشماش برق زد.

خیلییی خوب بود !

تو یه نفس لینگ مو آر تمام شیر داخل کاسه رو خورد و لبه‌اش رو که به کف شیر آغشته شده بود رو داشت لیس میزد.

مومو کنارش نشسته بود و با محبت به گربه سیامی نگاه کرد و خز پشتش رو با دستش نوازش کرد.

لینگ مو آر ، جایی که مومو دست زد، احساس آرامش و راحتی کرد و نتونست کمرش رو خم نکنه. اون از شدت هیجان لرزید و با دمی که بالا رفته بود دست مومو رو به عقب و جلو دنبال کرد.

"خوردن رو تموم کردی؟" مومو گربه سیامی هیجان زده رو به تختش برد. گربه یه طرف تخت لم داد و به مومو اجازه داد تا با یه دستش سرش رو بگیره و با دستش دیگه اش چانه اش رو بخارونه. مشخص بود که از این نوازش لذت میبرد. از درون گلوش ، تارهای صوتیش جوری خرخر کرد که انگار خراب شده ان.

لینگ مو آر خیلی احساس راحتی می کرد و آخر سر همه موهای بدنش سیخ شدن.

تخت مثل پشمک یا ابر ها خیلی نرم بود . نتونست جلوی خودش رو بگیره تا روی تخت غلت نخوره . کمرش به شکل های عجیب غریبی پیچ میخورد. مومو با استفاده از انگشتش ، برای سر به سر گذاشتن لینگ مو آر ، بالای سرش شکل های دایره ای کشید. لینگ مو آر انگشتاش رو به شکل یه پروانه دید و از پنجه های جلوییش برای گرفتن اونا استفاده کرد. ولی اون انگشتاش رو عقب کشید و پروانه ها فرار کردن!

حس مور مور شدن و بی حسی که لینگ مو آر قبلا حسش کرده بود ، دوباره با شدت بیشتری برگشت. احساس میکرد انگار داخل قلبش ، رگ های خونیش و اعصابش ، خز وجود داره. وگرنه چطوری میشد که اینقدر احساس خارش میکرد؟

اون ناخواسته صدای گریه نرم و لطیفی رو بیرون داد که باعث میشد شنونده براش احساس دلسوزی و محبت بکنه.

((مترجم انگلیسی : احتمالا ترجمه اشتباه باشه. همین الان با گوگل ترنسلیت ترجمه اش کردم))

مومو به آرومی و لطافت با دست گرمش ، گربه رو نوازش کرد. اگه نشانه ای از عقب کشیدن دستش بود، گربه سیامی سریع با 2 تا پنجه اش دست مومو رو میگرفت و دوباره به سمت خودش میبرد. با رفتار های معمول گربه ها ، گربه سیامی گونه هاش رو به نوک انگشتای مومو مالید و بوی مالکیتش برای انسان ها رو آزاد کرد.

مومو لحظه ای روی چانه گربه مکث کرد و بعدش در جهت عقربه های ساعت انگشتاش رو چرخوند و روی خزش شکل های مارپیچی ایجاد کرد . وقتی که به شکم کوچیکش رسید ، دوباره و دوباره این کار رو تکرار کرد.

لینگ مو آر برگشت و در حالی که پاهاش بالا بود به روی کمرش دراز کشید. پاهای عقبیش به آرومی باز شدن و شکم نرم و صافش مقابل مومو قرار گرفت.

بدن لینگ مو آر به آرومی و بی سر و صدا داشت تغییر میکرد. اون سرش رو به زور بلند کرد و متوجه شد که آلت قرمز و کوچیکش ، بزرگ و متورم بود. بلافاصله چرخید و به طرف کمرش خم شد تا قسمت خصوصیش رو لیس بزنه. زبون خاردارش روی ناحیه حساسش میلغزید. بدنش جوری لرزید که انگار شوک الکتریکی بهش وارد شده.

از بالای سرش صدای خنده ملایمی رو شنید. لینگ مو آر یخ زد، انگار که بهش رعد و برق خورده باشه.

خدایا ، اون چیکار کرد؟ اول از همه چرخید و بی شرمانه از مردی که تازه دیده بود خواهش کرد تا صورتش رو نوازش کنه. بعدش شکمش ، ظریف ترین قسمت بدنش رو به این مرد نشون داد و الان ، اون هنوزم جرات داشت که جلوی این مرد خودش رو ارضا بکنه؟

اگر با صورتی سیاه و تیره متولد نشده بود (اشاره به رنگ صورت گربه سیامی) بی شک همین الان یه صورت قرمز رنگ داشت.

لینگ مو آر با ناامیدی روی تخت دراز کشید و عمیقاً سرش رو بین پنجه هاش فرو کرد. توی این لحظه فکر میکرد که زندگی دیگه هیچ معنایی نداره.

مومو که دید گربه سیامی که از لمس شدنش خوشش اومده بود ، یهوایی ناراحت شد و به هم ریخت. نمیدونست که چه اتفاقی افتاده.

مومو پرسید " چت شد؟ " اون با استفاده از 3 انگشتش ، گردن لینگ مو آر رو نیشگون گرفت.

لینگ مو آر فکر کرد ،منو تنها بذار و بذار که با شرم و خجالت بمیرم.

مومو متوجه نشد. به خاطر همین به مالیدن لینگ مو آر ادامه داد. توجه لینگ مو آر رو به سرعت و به راحتی به خودش جلب کرد.

حالت لینگ مو آر تغییری نکرد و دوباره خرخری از درون گلویش بیرون اومد.

لینگ مو آر قبل از اینکه متوجه بشه که داره به خود گربه ایش میبازه ، یه مدت طولانی خرخر کرد.

بعد از جنگیدن با گربه درونش ، گلدان رو فقط به خاطر اینکه ترک خورده بود تکه تکه کرد ¹ . با شروع شدن یه دوره جدید از بی شرمی ، برگشت و بازوی مومو رو با دست و پاهاش گرفت. عزت نفس و اراده اش بره به درک ! بالاخره که مومو اونو نمیشناسه.

اون با بند انگشت های بزرگ مومو بازی کرد و اونا رو گاز گرفت. بویی که از اون میومد ، به حدی خوب بود که باعث تعجب لینگ مو آر شد و با خودش فکر کرد که یعنی ممکنه یه مرد همچین بویی داشته باشه؟

لینگ مو آر از اونجایی که اصالت و شخصیت گربه ای برازنده سلطنتیش رو دور انداخته بود ، بدون خجالت بوی مومو رو نفس کشید.

اونقدر شدید میخواست مومو رو بگیره که دمش رو هم دورش پیچید. این خیلی عجیب بود ، چون این صحنه گربه ای شهوانی بود که داشت به فردی با گونه و نژاد دیگه ای آزار جنسی میرسوند.

مومو وقتی دید گربه به حالت و رفتار اصلی و طبیعی خودش برگشته ، خیالش راحت شد. مومو رفتار های گربه ای رو که با محکم بغل کردنش ، براش دردسر درست کرده بود رو تحمل کرد. از اونجایی که این رفتار مورد انتظار یه گربه ، بعد از لوس کردنش به مدت طولانی بود.

لینگ مو آر مدت زیادی رو بازی کرد و گرمای بدنش به آرومی سرد شد و به هیجانش پایان داد. اینچ به اینچ خزش رو شانه کرد (لیسید) تا خودش رو آروم کنه.

1. عبارت 索性破罐子破摔 : اصطلاح چینی --- (یک گلدان رو تکه تکه کن فقط به خاطر اینکه ترک

خورده) - خودت رو نا امید و بی چاره فرض کن و بی پروا رفتار کن.

مومو برای آخرین بار سر لینگ مو آر رو نوازش کرد " من هنوزم یه سری کار برای انجام دادن دارم دیگه نمیتونم باهات بازی کنم. "

وقتی که لینگ مو آر شنید مومو میخواد کار بکنه ، بدون خجالت مومو رو دنبال کرد. کنجکاو بود که قراره چطوری عکسا رو ادیت بکنه.

مومو که چاره دیگه ای نداشت ، نرم شد " خیلی خوب ، میتونی بیای اینجا ، ولی نمیتونی حرکت کنی. "

لینگ مو آر به طرف ران مومو پرید و نگاه کرد که مومو داشت دوربین رو به کامپیوتر وصل میکرد و اینطوری میتونست همه عکس هایی که در طول روز گرفته بود رو آپلود کنه.

بدون معطلی صورت لینگ مو آر توی صفحه مشخص شد. هرچند که ، بار ها صورت خودش رو دیده بود ولی هر بار فکر میکرد که صورتش بی عیب و نقصه.

مومو دید که تمرکز گربه سیامی روی صفحه نمایش ، به علاقه اش به کوسه ها نباخت². فکر کرد که بامزه اس و ازش پرسید " تو هم فکر میکنی که خیلی خوشگله؟ "

لینگ مو آر به سوال و کلمه " تو هم " دقت کرد.

از اونجایی که از اولشم خوشگل بود ، احساس نکرد که تعریف و تحسین مومو عجیبه. آیا نباید مردم فقط حقیقت رو بگن؟

مومو از ادیت کردن عکس های لینگ مو آر لذت میبرد چون برخلاف بعضی از مدل ها که به فتوشاپ زیادی نیاز داشتن ، عکس های اون با چن تا تغییر آماده شدن.

2. منظورش اینکه لینگ مو آر که به کوسه ها علاقه و توجه نشون داده بود الان با دیدن عکس توی مانیتور (خودش) ، دیگه مثل قبل ، کوسه ها براش جالب نیستن و عکس توی مانیتور رو بیشتر پسندیده و براش جالب تره.

اون عکس هایی با حس طبیعی اشون رو دوست داشت و از انجام دادن تغییرات زیاد روی عکس ها خوشش نمیومد.

هرچند بعضی از آژانس های مدلینگ برای کم کردن چربی مدل ها، لاغرکردن صورتشون و بزرگ کردن سینه هاشون به طور خصوصی (مخفیانه) به عکاس زنگ میزدند. به همین دلیل عیب و ایراد های مدل که باعث مورد تمسخر قرار گرفتنش میشدن، دیده نمیشدن.

به نظر می رسه که آژانس لینگ مو آر کاملاً بهش اطمینان دارن، چون اونها اصلاً همچین چیزی رو از مومو نخواستن. حتی امروز هم وقتی به خونه فرستاده شد، همچین صحبتی در مورد ادیت عکس ها نشد.

اگه بخوایم صادق باشیم، لینگ مو آر شایسته همچین اعتماد به نفسی بود. مومو به عکس ها نگاه کرد و شخصی که امروز صبح دیده بود رو به یاد آورد و فکر کرد که غرورش کاملاً متناسب با زیباییش بود.

مخصوصاً توی نیمه دوم، احساس کرد که کلاً به آدم دیگه ای شده بود و در طول این همه سال عکاسی کردنش برای اولین بار بود که به مدل که اونجا ایستاده بود و باعث شد قلبش تند بزنه.

مو مو احساس می کرد طرف مقابل با احساسی پیچیده به اون خیره شده بود. احساس کرد که انگار نوعی تمایل زیرش پنهان شده بود.

با این اوضاع، نتونست به خودش نخنده، چون بالاخره این فقط یک رابطه کاری بین یک عکاس و مدل بود. او می ترسید که بیش از حد احساساتی شده باشه.

لینگ مو آر قطعاً نمیدونست که تو اون لحظه مومو به چی فکر میکرد.

روند ادیت فیلم کسل کننده بود و تنها پس از ده دقیقه تماشای فیلم، حوصله ی لینگ مو آر سر رفت.

لینگ مو آر پس از تمام هیجاناتی که اتفاق افتاد ، خسته شد و به همراه رایحه ای ضعیف از مومو به خواب رفت.

قبل از اینکه مومو متوجه بشه گربه سیامی تکون نمیخوره ، چند تا از عکس ها رو کامل کرده بود. به پایین نگاه کرد ، کوچولوی نرم دردرس ساز ، بدنش رو جمع کرده بود و روی پاهاش خوابیده بود و با نفس کشیدنش ، بدنش بالا و پایین میشد.

با ظاهر شدن ناگهانی گربه ، فقط این یه نفر نبود که ساعت های طولانی کار میکرد ، بلکه خونه مومو هم حس گرم تری داشت.

دیگه موقع ادیت کردن عکس ها اونقدرها هم احساس تنهایی نمی کرد.

مومو نتونست جلوی لبخندش رو بگیره. اون از ترس اینکه یه وقت مزاحم گربه خوابیده میشه ، حرکات خودش رو محدود کرد.

گیاه گندمی یا عنکبوتی :

